

## واژه‌های ویژه برنج و برنج‌کاری در گویش رودسر

میترا فریدی (عضو هیئت علمی فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

### ۱. مقدمه

سرزمین ایران پهنه گسترده‌ای است با اقلیم‌ها، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون و متنوع. در این میان گیلان که از کهن‌ترین زیستگاه‌های اقوام ایرانی است، کوچک‌ترین استان از حیث وسعت و تقریباً بزرگ‌ترین استان از نظر پراکنش جمعیت است. منطقه رودسر که یکی از شهرستان‌های واقع در متتھالیه شرق گیلان است، از تنوع اقلیم کوه و دریا و طبیعت و آب و هوایی نسبتاً متضاد برخوردار است با بستر کاملاً آماده، مستعد و حاصلخیز و با پوشش بسیار متنوع گیاهی و زندگی جانوری. شاید از این‌رو دارای فرهنگی متفاوت مبتنی بر اقتصاد شبانی و کشاورزی است، و مآلاً بهره‌مند از فراوانی واژگانی مستقل در قلمروهای یاد شده است. در این پژوهش برآنیم که صرفاً به اصطلاحات و واژه‌های مرتبط به اقتصاد کشاورزی در حوزه برنج و برنج‌کاری و وابسته‌های آن پردازیم و شرحی مختصر و کوتاه از آنها ارائه بدهیم. روش تحقیق در این پژوهش کاملاً میدانی است و پرسش و استقرا از چند تن از اهالی این منطقه (رودسر) که همچنان به این کار اشتغال داشتند، انجام شده است. بدیهی است این

اصطلاحات و واژه‌ها با بخش‌های دیگر گیلان دست‌کم از حیث آوایی و بعضاً در بخش واژگانی تفاوت‌های چشمگیری دارد.

## ۲. انواع برنج

بی‌نوم/*binom*: برنجی پرمحصول، ولی از نظر کیفیت در حد متوسط و بسیار زودرس. پیش‌پیشی/*pišpiši*: برنجی که از حیث کیفیت بسیار نامرغوب است و در واقع بیشتر بر برنج زیرالکی گفته می‌شود که غذای طیور و پرندگان خانگی یا غذای فقرا و درویشان است.

حسن طارم/*hasan-tāram*: برنجی از خانواده موسی طارم.

حسن مولایی/*hasan-mowlāi*: برنجی بسیار مرغوب، از خانواده صدری.

دادرس/*dādras*: برنجی بسیار مرغوب و زودرس. وجه تسمیه آن از این جهت است که به موقع می‌رسد و دست زارع را از حیث فروش می‌گیرد.

دُم‌سیا/*dum-siyā*: برنجی که دُم شالی آن سیاه است، دانه‌های کشیده و بلند دارد و مرغوب‌ترین نوع برنج ایران است.

زرچه/*zarčə*: برنجی که پوست آن کاملاً گرفته نمی‌شود و برخلاف سایر برنج‌ها رنگ آن طلائی است.

زیرالکی/*zir-alaki*: برنجی شبیه پیش‌پیشی.

سالاری/*sālāri*: بهترین نوع برنج که حتی از دُم‌سیا نیز مرغوب‌تر است اما دیگر کشت نمی‌شود.

سَرالکی/*sar-alaki*: هر نوع برنجی که در الک کردن بالای الک قرار می‌گیرد.

سُرُخه دُم/*surxə-dum*: برنجی از انواع برنج‌های مرغوب که دُم شالی آن سرخ‌رنگ است.

سَرده بَرَنج/*sardə-baranj*: برخلاف گرمه برنج، محصول به زمان زیادتری نیاز دارد تا برسد، معمولاً یک ماه دیرتر از گرمه برنج می‌رسد.

سَرده سالاری/*sardə-sālāri*: برنجی از نوع سالاری و مرغوب‌تر از آن و زمان برداشت آن اوایل فصل پاییز است، اما این نوع برنج نیز دیگر کشت نمی‌شود.

شصت‌رَس/*šast-ras*: برنجی که شصت روز پس از نشا برداشت می‌شود.

صدری/*sadri*: برنجی که از حیث مرغوب بودن، اندازه و مزه شبیه دُم‌سیا است.

طارم/*tāram*: برنجی نازک، کشیده و معطر با شالی سفید که از حیث مرغوب بودن کمی نازل‌تر از صدری است.  
غربال‌بونی/*yarbāl-buni*: زیرالکی.  
غربال‌سری/*yarbāl-sari*: سرالکی.  
غریبه/*yaribe*: برنجی از خانوادهٔ چمپا و از نظر پخت نامرغوب و با قیمتی ارزانتر.  
گرده‌برنج/*gardə-baranj*: برنجی درشت، پهن و شیرین که بیشتر برای پخت نان برنجی استفاده می‌شود.  
گرمه‌برنج/*garmə-baranj*: برنجی که زودرس است و زودتر از دیگر انواع برنج زرد می‌شود و برای درو آماده است.  
گرمه‌مولایی/*garmə-mowlāi*: حسن‌مولایی.  
لله‌بی‌دم/*lale-bidum*: برنج چمپا؛ برنجی نامرغوب با نشاستهٔ زیاد، که بیشتر به مصارف صنعتی یا پختن آش می‌رسد.  
موسی‌طارم/*musā-tāram*: برنجی از خانوادهٔ طارم که مرغوب و معطر است.  
نیم‌دونه/*nimdonə*: تقریباً به برنج زیرالکی گفته می‌شود.  
هاشمی/*hāšemi*: برنجی که از حیث اندازه و بزرگی از همهٔ انواع برنج درشت‌تر و بزرگ‌تر است ولی از لحاظ مرغوبیت به درجهٔ صدری یا طارم نمی‌رسد.

### ۳. اصطلاحات و واژه‌های مربوط به اجزای گیاه برنج

آکوتَه/*ākutə*: سیوس برنج.  
آشکل/*aškal*: ساقهٔ برنج.  
برنج/*baranj*: برنج. به‌طورکلی به شلتوک و برنج اطلاق می‌شود.  
برنج‌پیل/*baranj-pil*: سوزنک‌های خوشهٔ برنج.  
بیش‌پیل/*bišbil*: خرده‌ریزه‌های پوست جو و کاه (کولوش) که هنگام خرمن به‌دست می‌آید.  
توم/*tüm*: نشای برنج.

توم‌پسته /*tüm-pitə*/: بوته نشای برنج را می‌گویند. چنانچه در بخشی از مزرعه، نشای برنج به دلایلی از بین رفته باشد، کمی از این بوته را می‌کنند تا در آنجا نشای دوباره کنند.

شکم‌هگیتن /*šəkam-hagitən*/: آبستن شدن نشای برنج برای خوشه زدن.

فل /*fal*/: پوسته برنج.

قوشه /*qušə*/: خوشه برنج.

کولوش /*koluš*/: کاه برنج.

#### ۴. گیاهان و علف‌های هرز شالیزار

برخی از این گیاهان آفت برنج و مزرعه شالی است، برخی برای استفاده دام و طیور و برخی برای استفاده در پوشش سقف و بام انبار و خانه و نیز برای بافتن حصیر و انواع سبد استفاده می‌شود.

بوکن گالی /*bukon-gāli*/: نوعی گالی که بسیار نرم و لطیف است و برای خوراک دام نیز از آن استفاده می‌شود.

ترشه‌واش /*turšə-vāš*/: نوعی از علف خوراکی با مزه ترش که در نوعی خورش گیلانی از آن استفاده می‌کنند.

تیه /*tite*/: گیاهی مانند یونجه که در زمین‌های بایری که کاملاً خشک است، می‌روید.

چیچیم /*čijim*/: نوعی از علف هرز که روی مرزهای مزارع می‌روید و دانه‌های ریز مشخصی دارد.

چیگه‌واش /*čiga-vāš*/: نوعی از علف هرز که به صورت چنگال در زمین فرو رفته است.

دل‌سوروف /*dal-suruf*/: سوروفی که در داخل نشای برنج قرار دارد و با آن رشد می‌کند و مانع رشد مطلوب برنج می‌شود.

دوکه /*dūke*/: نوعی از علف هرز که عمدتاً در باغ‌هایی با درختان انبوه می‌روید و بعضاً در مزارع شالی که به‌نحو مطلوب آبادان نشده باشد، دیده می‌شود.

رماج /*romāj*/: گیاهی است با برگ‌های پهن و میوه‌های ریز خوشه‌ای که خوراکی است.

برگ‌های این گیاه برای درمان برخی بیماری‌های پوستی در طب سنتی کاربرد دارد.

روغن‌واش /*ro:qan-vāš*/: نوعی از علف هرز که نرم، براق و روغنی است.

زاع‌گالی /zāy-gāli/: نوعی گالی مخصوص بافت حصیر که در قدیم برای پوشش بام خانه‌های روستایی به‌کار می‌رفت.

سگه‌واش /sago-vāš/: علف هرزی که ریشه محکمی در زمین شالی دارد و دست‌وپاگیر است.

سوروف /suruf/: نوعی علف هرز که در مزارع شالی مانع رشد برنج می‌شود.  
سوم /süm/: گیاهی است از خانواده گندمیان که ساقه‌های هوایی بلند و تقریباً میان‌تهی و ساقه زیرزمینی دارد و بیشتر در مرداب‌ها یا کنار رودها و نهرها می‌روید و از آن برای پوشش خانه‌ها و بافتن حصیر نیز استفاده می‌شود.

شال‌تسبیح /šāl-tasbih/: نوعی گیاه است که دانه‌های آن شبیه دانه‌های تسبیح است و جزء اوّل آن، شال همان شغال است و چون این گیاه اساساً مورد استفاده چندانی ندارد به شغال نسبت داده می‌شود. و یا شغال در میان این گیاه لانه می‌کند.

قاشق‌واش /qāšoq-vāš/: نوعی از علف هرز که بخش بالای آن شبیه قاشق است.

قلین چلککه /qalen-čalake/: گیاهی که مانند قلیان به‌نظر می‌رسد.

کولر /küler/: نوعی از گالی که دارای ساقه‌های خیلی پهن‌تر و ضخیم‌تر است.

گالی /gāli/: نوعی گیاه بلند، شبیه بوریا که بیشتر در مرداب‌ها می‌روید و برای بافتن نوع خاصی حصیر از آن استفاده می‌کنند.

گالی‌زک /gāli-za:k/: نوعی گالی که کوچک و ریز و از جنس زاع‌گالی است.

گنده‌واش /ganda-vāš/: نوعی از علف هرز که دارای بوی بد و نامطبوعی است.

لله‌پر /ləla-par/: گیاهی است شبیه ذرت که در کنار مرزهای مزارع و زمین‌های بایر می‌روید.

لله‌واش /ləla-vāš/: علف هرزی، بیشتر از خانواده گندمیان، که ساقه‌های میان‌تهی دارد.

لی /li/: گیاهی است که بیشتر در مزارع شالی می‌روید، دارای برگ‌های شمشیری ولی نه چندان پهن است و از آن برای پوشش خانه‌های روستایی و همچنین در حصیربافی استفاده می‌شود.

مُردارواش /murdār-vāš/: نوعی از علف که خوراک دام (گاو و گوسفند) است.

مینا گالی / *minā-gāli*: نوعی گالی که مخصوص پوشش بام خانه‌های روستایی است.  
واش / *vāš*: گیاه و علف هرز داخل مزرعهٔ شالی.

### ۵. واژه‌های شالیزار و وابسته‌های آن

آب له آکو / *āblaāku*: لاک‌پشت.  
اوسوار / *ow-sowār*: کسی که مسئول تقسیم آب برای مزارع، افراد محله یا روستای خود است.

بالا اوسوار / *bālā-ow-sowār*: کسی که مسئول تقسیم آب برای مزارع چند روستا است.  
بگه / *begə*: دهانهٔ جوی فرعی از جوی اصلی برای منحرف کردن و انتقال آب به مسیر دیگر.

بونوخال / *bunow-xāl*: مزرعه‌ای که در زیر یا نقطهٔ پایین‌تر جوب ساخال قرار دارد.  
بونو مرز / *bunə-marz*: مرزی که از حیث درازا و پهنا از دیگر مرزها بزرگ‌تر است.  
بیجار / *bijār*: مزرعهٔ شالی.

بیجار سر / *bijār-sar*: مزرعه، مزارع شالی.

بیجار گه / *bijār-ge*: بیجار سر.

بیجار مرز / *bijār-marz*: مرز.

پور / *pur*: اولین شخمی که در هر سال زمین خورده می‌شود.

تول / *tül*: گِل.

تولجه / *tülje*: نهرهای داخل مزارع شالی (بخش دوم واژه، یعنی جه، مخفف جوی است).

توم بیجار / *tüm-bijār*: مزرعهٔ خزانهٔ برنج.

جوب ساخال / *jub-sāxāl*: مزرعه‌ای که مستقیم از سر جوی یا آب نهر مشروب می‌شود.

خال / *xāl*: مزرعه، بیجار.

خوشکوم خال / *xuškom-xāl*: مزرعهٔ شالی که خشک شده و باتلاقی نیست.

خوشکی / *xuški*: زمان‌های بی‌آبی مزارع شالی، خشک شدن مزارع از بی‌آبی.

زولو / *zolu*: زالو.

سَل/ *sal*: استخر طبیعی که در مواقع ضروری و خشکسالی از آب آن برای مزارع استفاده می‌کنند.

سَل اوخور/ *sal-ow-xor*: زمین مزروعی که از آب استخر یا مرداب مشروب می‌شود.

سونور/ *sunur*: اندازه معین سهمیه آب هر برنجزار که به وسیله میراب تعیین می‌شد.

شِل/ *še:l*: مزرعه شالی باتلاقی. لپه خال.

شَنگ/ *šang*: سگ آبی یا موجودی شبیه سمور.

فِکال او/ *fəkāl-ow*: آب پس مانده برنجزار یا مزرعه شالی را می‌گویند.

قوربَغِه/ *qurbayə*: قورباغه.

کپیش/ *kapiš*: آب دزدک.

کَلَم/ *kalm*: کرم، کرم ساقه‌خوار برنج.

لپه خال/ *lappə-xāl*: مزرعه شالی باتلاقی.

مرز/ *marz*: حدفاصل میان مزارع شالی. راه باریکی که زمین‌های مزروعی را به هم

وصل می‌کند.

میراب/ *meyrāb*: کسی که چند بالاوسوار را تحت نظر دارد، شخصی که مسئول آب

مزارع مناطق وسیعی از یک ناحیه است.

میلوم/ *milom*: مار، شاید صورت تحریف شده ملعون عربی باشد.

نماخال/ *namā-xāl*: مزرعه‌ای که از حیث وسعت بسیار بزرگ است و پس از درو برنج

و آب‌گیری فراوان از آن برای شکار پرندگان وحشی استفاده می‌کنند. زمینی شبیه

مرداب.

واکار/ *vākār*: شخم دوم زمین شالی در هر سال را واکار می‌گویند.

ور/ *ve:r*: نهري کوچک و باریک برای آبیاری بخش‌های دیگر مزرعه.

## ۶. ابزارآلات مربوط به کشت برنج و وابسته‌های آن

آب‌دنگ/ *ābdang*: طرز کار آب‌دنگ شبیه پادنگ است، با این تفاوت که نیروی محرکه

آب‌دنگ فشار آب است. این ابزار شبیه به آسیاب بادی است با این تفاوت که آن

به‌جای باد با آب کار می‌کند.

آسون/ässon: کفگیر فلزی و عمدتاً مسی.

باره‌بند/bārə-band: لافند.

بارچو/bār-ču: چوبی به اندازه یک تا یک‌ونیم متر به تعداد دو عدد که در طرفین پالان بند می‌شود تا برنج‌درز (دسته‌های برنج) را به آن آویزان و حمل کنند.

بار منزل/bār-manzal: محل جمع‌آوری برنج از مزرعه شالی.

بسه‌کار/bassə-kār: کار گروهی کشاورزان یک روستا در فصلی معین برای لای‌روبی قنات و نهرهای مزارع.

بور/bür: آتش یا زغال گذاخته را گویند که در کلاچال (آتشدان) وجود دارد و برنج‌های روی خرک را گرم و خشک می‌کند.

بولو/bolu: بیلچه؛ کج‌بیل.

پادنگ/pā dang: ابزاری سنتی با نیروی پا که برای جدا کردن پوسته شلتوک و تبدیل آن به برنج به‌کار می‌رفت.

پادنگ‌چال/pā dang-čāl: گودالی که در آن شلتوک می‌ریختند تا چوب پادنگ بر آن کوبیده شود و پوسته شلتوک را از آن جدا و تبدیل به برنج کند.

پادنگ‌دار/pā dang-dār: ستون بزرگ پادنگ.

پادنگ‌زن/pā dang-zan: کسی که روی پادنگ کار می‌کند.

پادنگ‌سر/pā dang-sar: مکان پادنگ.

پادنگ‌کله/pā dang-kalla: سر فلزی پادنگ.

پادنگ‌گاز/pā dang-gāz: حلقه فلزی دور پادنگ‌کله.

پادنگ‌نافه/pā dang-nāfə: ستون بزرگ پادنگ.

پارو/pāru: وسیله‌ای از جنس چوب یا فلز با صفحه‌ای مسطح و مستطیل‌شکل و با دسته‌ای بلند به اندازه دو متر که برای شخم زدن باغ و مزرعه شالی به‌کار می‌رود.

پینه/pebnə: پیمانه، واحد وزن و معادل پانزده کیلوگرم است.

پیچ/pič: ویریس.

پیشکاول/piškāvol: گچمه.

تس/tās: ظرفی بزرگ برای پختن پلو، عمدتاً از جنس مس و احياناً روی.



تِن /te:n/؛ پاتیل؛ دیگ دهانه‌گشاد معمولاً از جنس مس.  
توم سَفَه /tüm-safə/؛ سبد بزرگ چوبی که به وسیله آن توم (نشای برنج) را حمل می‌کنند.  
جاکو /jāku/؛ چوبی به درازای یک متر و قطر ده سانتی‌متر که برای کوبیدن شالی به‌کار می‌رود تا شلتوک از ساقه و خوشه جدا شود.  
جیت /jit/؛ قطعه‌چوبی تراشیده و خمیده که بر شانه گاو قرار می‌گرفت، با طنابی که یک سوی آن به گجمه (گاوآهن) و سوی دیگر آن به جیت وصل بود. با حرکت گاو، گجمه نیز به حرکت درمی‌آمد.  
چلم /čalm/؛ کود حیوانی.  
چوپاره /čupāre/؛ سینی‌ای از جنس چوب که برای جدا کردن زوائد و پوسته‌ها از برنج به‌کار می‌رود.  
خِرک /xərak/؛ چوب‌هایی به‌طور افقی، آویخته به سقف خانه مانند داربست که شالی را به‌ترتیبی روی آن قرار می‌دادند تا خشک شود.  
دَرَه /da:rə/؛ دهره، وسیله‌ای برای درو کردن برنج، داس مُضَرَس.  
دَمَرَدَه /damardə/؛ وسیله‌ای مانند لت که پس از عمل لت‌زدن، توسط کشاورز برای تسطیح کامل مزرعه، مجدداً انجام می‌شود.  
راست گجمه /rāst-gajəmə/؛ گاوآهن راست با درازای بیشتر که برای زمین‌های کاملاً خشک به‌کار می‌رفت.  
غربال /γarbāl/؛ الک.  
فَل کو /fal-ku/؛ محل جمع‌آوری فل (پوسته برنج).  
کَتَرَه /katarə/؛ آسون. کفگیری که از جنس چوب است.  
کِل /kel/؛ واحد وزن و مخفف کیل است.  
کِلَچال /kələčāl/؛ آتشدانی کوچک، در داخل خانه‌های روستایی که پیش‌تر برای پخت‌وپز غذا و دم‌کردن چای و خشک کردن برنج‌های خِرک از آن استفاده می‌شد.  
کَندوچ /kanduč/؛ انبار برنجی که بر روی چهارپایه بلند چوبی به ارتفاع متوسط سه متر قرار دارد، تا از این طریق، برنج از رطوبت مصون بماند و از دسترس پرنندگان و

چونندگان درامان باشد. از سویی از فضای زیر کندوج برای خرمن کردن برنج استفاده می‌شود.

کیت/kit/: چوب دوشاخه‌ای به شکل عدد هفت که یک سر آن به طناب وصل است و سر دیگر آن را در برنج‌درز فرو می‌کنند و از زمین (کف کندوج) به بالای کندوج می‌کشند.

کیل/kil/: مسیری که ورزا (گاو نر) در هر بار در مزرعه شالی برای شخم‌زدن طی می‌کند را کیل می‌گویند.

گجمه/gajəmə/: گاو آهن، ابزاری دارای تیغه سنگین که از آن برای شخم‌زدن و شیار کردن زمین استفاده می‌کنند، گاجمه نیز گفته می‌شود که جزء اول آن صورت تخفیف‌یافته گاو است، یعنی وسیله‌ای که با نیروی گاو عمل می‌کند.

گرباز/garbāz/: نوعی پارو که صفحه فلزی آن کمی باریک‌تر و درازتر و تیزتر است و برای کندن زمین‌های خشک به کار می‌رود.

گوف/guf/: بالاترین بخش کندوج. معمولاً کندوج به شکل هرمی تیز ساخته می‌شود که نقطه بالایی رأس هرم را گوف می‌گویند.

لافند/lāfand/: طناب مخصوص حمل برنج.

لپیه/lappayə/: چوب بلندی که به صورت افقی روی شانه می‌گذارند و بر هر سر آن برنج‌درز را آویزان می‌کنند.

لت/lat/: وسیله‌ای مانند تخته به طول یک و نیم متر و عرض بیست تا بیست و پنج سانتی‌متر که پشت موتور کشاورزی یا حیوان (ورزا یا اسب) می‌بندند تا حیوان با حرکت خود در تمام مسیر و گستره مزرعه شالی، سطح آن را صاف و هموار و برای نشا آماده سازد.

لها/lehā/: ابزاری برای هوا دادن و باد دادن کاه برنج و جدا کردن آن از شلتوک. این ابزار دارای چوبی به اندازه دو متر با قطر ده سانتی‌متر با سری چنگک‌دار است.

ملقه/məlaqə/: ملاقه، پیشتر به ملاقه‌های چوبی اطلاق می‌شد.

نبخون/nixun/ نیفین.

نیفین/nifin/: سرپوش دیگ پلو.

وَلْ گَجْمه /val-gajəmə/: گاو آهن کج و کوتاه که در زمین‌های باتلاقی به کار می‌رفت.  
ویریس /viris/: ریسمان بافته از کاه برنج.

#### ۷. واژه‌های مربوط به پخت برنج

پلا /pələ/: برنج پخته، پلو.  
پلا برنج /pələ-baranj/: برنج خوراکی.  
پلا پوچ /pələ-puč/: کسی که پلو را می‌پزد، همچنین کنایه از زن خانه.  
پلا تاس /pələ-tās/: تاس.  
پلا خور /pələ-xor/: کنایه از عیال و فرزندان است.  
پلا دیگ /pələ-dig/: دیگ مخصوص پلو.  
پلا کاسه /pələ-kāsə/: بشقاب مخصوص پلو.  
پلا موشته /pələ-muštə/: میزان پلویی که در یک مشت قرار می‌گیرد.  
پوچا /pučā/: برنجی که خوب پخت می‌شود و برای خوراک مرغوب است.

#### ۸. واژه‌های متفرقه مربوط به برنج و برنج‌کاری

برنج بار /baranj-bār/: حمل برنج به وسیله اسب یا وسایل دیگر.  
برنج بینی /baranj-bini/: درو کردن برنج.  
برنج درز /baranj-darz/: بیست و چهار تا سی و چهار برنج موشته را یک برنج درز می‌گویند.  
برنج فیچینی /baranj-fičini/: جمع کردن شالی از مزرعه.  
برنج موشته /baranj-muštə/: هنگامی که ساقه‌های برنج درآمده در یک مشت جا بگیرد.  
توم بار /tüm-bār/: کسی که نشای برنج را به وسیله توم سغه (سبد بزرگ چوبی) حمل می‌کند و به توم ده می‌رساند. محل نشا با سبد بزرگ چوبی.  
توم ده /tüm-də/: کسی که نشای برنج را به کارگران در مزرعه می‌دهد و میانشان توزیع می‌کند تا در زمین شالی نشا کنند.  
جو شوندن /jow šondan/: ریختن شلتوک در مزرعه شالی برای تبدیل آن به نشا.

جو گل‌هامان /jow kalhāmān/: وقتی که شلتوک خشک را در آب می‌گذارند و پس از چند روز جوانه‌های سفید می‌زند.

چیکا، چینا/čikā, činā/: به عمل بیرون کشیدن ته‌مانده گیاهان و علف‌های هرز از مزرعه اطلاق می‌شود.

خرمن‌گوتن/xarman gutōn/: خرمن کردن شالی به وسیله اسب، گاو یا موتورهای خرمن‌کوب.

دوباره/dubāra/: تکرار عمل ویجین پس از آن که ده تا بیست روز از عمل ویجین گذشت.

شوم/šūm/: چیدن برنج‌ها در کندوج (انبار برنج) به ترتیب و شیوه‌ای خاص.

نیشاس/nišās/: نشا کردن.

وانیشا/vānišā/: نشای مجدد بخش‌هایی از زمین مزروعی که احیاناً زرد یا خشک شده است.

ورزه‌موشته/varza-mušta/: آخرین دسته برنج در هنگام درو مزرعه شالی که بسیار بزرگ و قطور است.

ورزکی/varzaki/: برنج‌های سبزی که پس از درو برنج‌های اوّل در مزرعه شالی می‌روید.

ورز/vurz/: وقتی که برنج اندک‌اندک در حال خوشه‌زدن است.

ویجین/vijin/: عملی است که یک ماه پس از نشای برنج برای کندن علف‌های هرز انجام می‌شود.